

Analyzing the issue of predestination and the devil's authority in the Qur'anic interpretations of Ain al-QadatHamdani and its criticism based on the interpretative thoughts of Ayatollah JavadiAmoli

(Received: 2024-06-09 Accepted: 2024-09-03)

Hossein Moghadas¹

Abstract

One of the important doubts that arise in the process of leaving the deed of Iblis is that Iblis, during his expulsion from the divine realm, is trying to attribute this deed to God, and on the one hand, to avenge Adam, peace be upon him, he swears by the honor and glory of God. He remembers not to let heaven become the eternal place of man. But whether Iblis abandoned prostration by his own will and became arrogant, or whether this abandonment of action was based on the nature of Iblis and he was forced to abandon prostration, and therefore the consequence of that is being away from God's mercy and wearing the garment of wrath and It has become a divine curse, from the point of view of commentators and people of Sufism and mysticism, debates have been raised. From the appearances of some mystics such as Ayn al-QadatHamadani, referring to the verse, "Qal-fabma-aghuitani-la-ham-saratak-al-mustaqim" it can be inferred that he defended the devil with a contrary interpretation of the meaning of the verse, and lack of authority and Algebra He understood Iblis from the verse. They believe that in the end, Iblis will receive God's mercy and return to heaven. On the other hand, many commentators and mystics consider him to have authority and consider his curse to be the result of arrogance and arrogance that he expressed in front of God Almighty. Considering that understanding this matter is important whether it is about the devil or human action, therefore this article tried to challenge their point of view by analyzing the point of view of Ayn al-Qadat and criticizing it from the perspective of the Qur'an and relying on the exegetical thoughts of AllamehJavadiAmoli. draw The findings of the research are that Iblis did not lack authority but had it and rebelled with his arrogant attitude.

Key words: predestination, Abhidham, Iblis, interpretation, Hamdani, JavadiAmoli.

1) Professeur adjoint et membre du corps professoral de l'Université des sciences et technologies Quran Karim, Faculté des sciences de Malayer. m.kor82@yahoo.com



واکاوی مسأله جبر و اختیار ابلیس در تائولات قرآنی عین القضاة همدانی و نقد آن با تکیه بر اندیشه های تفسیری آیت الله جوادی آملی

(تاریخ دریافت: ۲۰/۰۳/۱۴۰۳ تاریخ پذیرش: ۱۳/۰۶/۱۴۰۳)

حسین مقدس^۱

چکیده

یکی از شبهات مهمی که در جریان ترک فعل ابلیس مطرح می شود این است که ابلیس در جریان رانده شدن خویش از ساحت الهی تلاش دارد تا این فعل را به خدا نسبت داده از سویی برای انتقام از حضرت آدم علیه السلام به عزت و جلال الهی سوگند یاد می کند که نگذارد بهشت جایگاه ابدی انسان گردد. لیکن این که آیا ابلیس با اراده و اختیار خویش ترک سجده نموده و تکبر ورزید و یا اینکه این ترک فعل، براساس جبلی و سرشت ابلیس بوده و او مجبور به ترک سجده بوده و لذا پیامد آن دوری از رحمت الهی و متلبس به خلعت غضب و لعن الهی شده است از منظر مفسران و اهل تصوف و عرفان مباحثی مطرح شده است. از ظواهر سخنان برخی از متصوفه مانند عین القضاة همدانی با استناد به آیه "قَالَ فِيمَا آغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ" این گونه می توان استنباط نمود که او با تائیلی خلاف ظاهر از آیه، به دفاع از ابلیس برخاسته، و عدم اختیار و جبر ابلیس را از آیه فهمیده است. این دیدگاه معتقد است در نهایت ابلیس مشمول رحمت الهی گشته و به بهشت بر می گردد. در مقابل بسیاری از مفسران و عرفا او را واجد اختیار دانسته لعن او را نتیجه ابا و استکباری می دانند که در مقابل خدای متعال ابراز نموده است. نظر به اینکه فهم این امر چه در مورد ابلیس و یا فعل انسان مهم می باشد لذا این مقاله تلاش نمود تا با واکاوی دیدگاه عین القضاة به نقد آن از منظر قرآن و با تکیه بر اندیشه های تفسیری علامه جوادی آملی پرداخته دیدگاه آنها را به چالش بکشاند. یافته های



تحقیق بر آن است که ابلیس فاقد اختیار نبوده بلکه واجد آن بوده و با خوی استکباری که داشت تمرد نموده است.

کلید واژه: جبر، اختیار، ابلیس، تأویل، همدانی، جوادی آملی.

۱. بیان مسئله

می توان گفت صوفیانی چون حلاج، احمد غزالی و آنگونه که از تذکره الاولیا برمی آید، سهل تستری، ابوالحسن نوری، ابوبکر شبلی بر این باورند که با ارائه تفکر دفاع از ابلیس و تنزیه او، ایده‌ای را بنا نهند که حسن بصری بر پاره‌ای اسرائیلیات منقول از کسانی چون ابوهریره، پایه‌گذار آن بود لذا در این منظر، انتساب و یا ترک فعل، به خدا نسبت داده شده و از ابلیس سلب اختیار می شود. ابلیس نه به اختیار خویش فعلی را مرتکب می شود و نه از آن فاصله می گیرد بلکه همه در ید قدرت الهی بوده و او فقط مجری آن است. ابلیس بسان عاشقی است که مورد لعن واقع شده، از این لعن و ویرانی در رنج است. اگر چه به ظاهر هیچ تقصیری متوجه او نیست با وجود این، او به خاطر عشق همه چیز را می پذیرد زیرا این ها را از جانب خدا می داند. در این نگاه، ابلیس در مقام نزدیک ترین همنشینان خدا قرار می گیرد که شمشیر قدرت الهی را به دست گرفته و نور سفید حضرت الهیت را از حرمت شکنی پاس می دارد. با نگاهی به ظواهر کلمات عین القضاة می توان گفت که او با این که موحد و مسلمان است لیکن نظریه دفاع از ابلیس را مطرح نموده به تبرئه و تقدیس ابلیس پرداخته، نیروی وسوسه و گمراهی ابلیس را در حاکمیت خداوند و امانتی از طرف او می داند. در این نگاه، اختیار از ابلیس سلب گشته و او مأمور به آن است که برخاسته از سرشت او معنا می شود.

حال مسئله اصلی این پژوهش این است که آیا تمرد ابلیس از عدم سجده برخاسته از جبر و جبلّی و سرشت او بوده و ابلیس در این مهم هیچ اختیاری نداشته است یا اختیاراً تمرد نمود و خوی سرکش و استکباری او مانع از سجده گشته است؟ آیا می توان با استناد به آیه قَالَ فَمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ جبر ابلیس در ترک فعل را استنباط نموده و آن را جبلّی ابلیس برشمرد؟ این مقاله بر آن است تا با تبیین سخن همدانی آن را از منظر قرآن کریم و با بهره از دیدگاه آیت الله جوادی آملی به نقد بکشد.

۲. مفهوم شناسی

«ابلیس» از ماده «بلس» است. (ابن فارس، ۱۴۲۰: ۱/ ۲۹۹-۳۰۰). زمخشری ابلیس را لغت

اعجمی دانسته و از ریشه ابلاس نمیداند. (زمخشری، ۱۴۰۷: ۲۴/۳) همچنین برخی از نویسندگان بر آنند که این واژه صورت تصحیف شده واژه یونانی دیابلوس است موضوعی که بیشتر محققان غربی به آن اذعان دارند. (جفری، ۱۳۸۶: ۱۰۵) جیلی نیز در مورد ابلیس معتقد است که خدای متعالی ابلیس و اتباع او را از حیث صفات جلال و ظلمت و گمراهی از نفس پیامبر اسلام صلی الله علیه و سلم خلق نموده است. اسم او از قبل عزازیل بوده و هزاران سال قبل از خلقت انسان خدا را عبادت نموده است. در این راستا خدای متعال به او گفته است غیر از مرا عبادت نکن. اما وقتی خدای متعال جناب آدم را خلق نموده و ملائکه را امر به سجود فرمود این امر بر ابلیس مشتبه شده و گمان کرد که این امر، یعنی عبادت غیر خدا. لذا از سجده خود داری نمود. و این بخاطر مشتبه شدن امر بر او بود و الا اسم او عزازیل و کنیه اش ابو مره می باشد. (جیلی، ۱۴۱۸: ۱۹۸) می توان گفت واژه ابلیس، اسم خاص بوده و اشاره به همان شیطانی است که اغواگر آدم شد. شیطان اسم جنس است که شامل نخستین شیطان و همه شیطانها می شود. (مکارم شیرازی، ۱۳۸۷: ۱/۱۸۳)

واژه جبر در اصل به معنای اصلاح کردن با زور و قهر است و زمانی هم فقط در قهر و زور است. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۱۸۳) آنچه در اینجا مد نظر می باشد این است که فرد در انجام فعل و یا ترک فعلی از خود هیچ اختیاری نداشته و در تحت تسلط دیگران می باشد. لذا تفسیر اصطلاحی جبر، ناظر بر معنای دوم یعنی وادار کردن به کار است. زیرا جبر در اصطلاح نفی فعل از انسان و نسبت دادن آن به خداست. در برابر جبر واژه اختیار وجود دارد. اختیار، در اصطلاح، به معنی انتخاب یک چیز از میان دو یا چند چیز با اراده آزاد است، بدان گونه که انتخاب به اجبار و اکراه صورت نگیرد. از این رو واژه -مُخْتَار- برای هر فعلی که فرد آن را نه بر سبیل اکراه بلکه با رغبت و میل انجام می دهد گفته می شود. (همان، ۳۰۲)

۳. پیشینه

در مورد موضوع بحث می توان به برخی اثار اشاره نمود که عبارتند از:

حیدری، حسین. سیمای دوگانه ابلیس در آثار حکیم سنایی؛ مطالعات عرفانی «تابستان ۱۳۸۴ - شماره ۱ صفحه - از ۶۶ تا ۸۹) این مقاله بر آن است که سیمای دوگانه ابلیس را در آیین سنخ‌شناسی حکیم سنایی ترسیم و با آیات قرآن، احادیث، و سخنان عارفان و پیشروان فرق مهم کلامی، مقایسه می کند، و در صدد اثبات این مدعاست که نگاه حکیم



غزنوی در مورد ایمان یا کفر، و اجبار یا اختیار ابلیس، با نظرگاه اشاعره و معتزله فاصله بسیار دارد و با موقف مرجئه، همسویی بیشتری نشان می‌دهد.

عابدی، محمدرضا؛ آراسته، عقیده بررسی تطبیقی دیدگاه‌های شیطان پرستی و اندیشه عین‌القضات درباره ابلیس. الهیات تطبیقی « پاییز و زمستان ۱۳۹۶ - شماره ۱۸ رتبه ب (وزارت علوم صفحه - از ۶۷ تا ۸۴)

در این مقاله به تقابل و تفاوت میان ابلیس از منظر عین‌القضات و شیطان پرست‌ها اشاره شد. بر این پایه، ابلیس عین-القضات موحد است و در توحید بر همه سبقت می‌گیرد؛ اما ابلیس شیطان-پرستان این کمالات را ندارد و همواره با نیروهای خیر و خدای واحد مطلق تضاد و تقابل دارد. او ارزش خود را مرهون تکبر، سرکشی، گستاخی و نافرمانی در مقابل خداوند می‌داند؛ چنانکه می‌تواند بر مسند خدا بنشیند و در معرض پرستش قرار گیرد و خود به وجودآورنده دین شیطانی شود.

تقی زاده، رمضانعلی. جعفری کمانگر، فاطمه. ابلیس تنزیلی در نگاه تأویلی. فصلنامه مطالعات قرآنی. دوره ۱۰، شماره ۳۷، خرداد ۱۳۹۸، صفحه ۳۱-۵۷. این مقاله با تبیین مبانی اندیشه تنزیلی - قرآنی و تأویلی - عرفانی درباره ابلیس به فلسفه آفرینش ابلیس بر اساس این دو دیدگاه پرداخته است. پژوهش حاضر دلیل آفرینش ابلیس را از دیدگاه تنزیلی و قرآنی، مواردی چون خلقت ابلیس به منزله بازتاب صفات جلالیه خداوند، لزوم وجود شر در عالم و عاملی برای تکامل آن، وسیله‌ای برای محک و آزمایش انسان و عامل بروز عقل و اراده و اختیار دانسته است. اما از نگاه تأویلی عرفانی، دلایل آفرینش ابلیس را مطابق اندیشه‌های عرفا و گنوسیست‌های مسلمان، مواردی مانند تبیین درست از حقیقت توحید، تفسیر واقعی از فلسفه آفرینش و جهان خلقت و بیان حقیقت عشق عارفانه دانسته است و در نهایت به این نتیجه دست یافته که علی‌رغم دو نگاه متفاوت، وجود ابلیس جز خیر برای دستگاه بشریت نیست.

هر چند در مقالات فوق به مسئله ابلیس و عشق او به محضر حق تعالی پرداخته شده لیکن به مسئله جبر و یا اختیار ابلیس اشاره چندانی نشده است از این رو این مقاله بر آن است تا به بررسی این مهم و نقد آن با تکیه به آثار قرآنی به خصوص تفسیر تسنیم ایت الله جوادی آملی پردازد.

۴. نقل دیدگاه همدانی

از مباحث قابل تأمل در مورد ابلیس دفاع برخی از متصوفه در مورد اوست. در این

نوع نگاه ابلیس موجودی عابد، زاهد، مخلص، سرور آسمانها و نگهبان بهشت، مدافع عرش و از سویی متکبر و مغرور است (برزگر، ۱۳۷۷: ۲۷) (محمدزاده، ۱۳۹۱: ش ۳۴: ۷۴) در این میان برخی افراد همچون عین القضاة همدانی وجود دارند که به نظر برخی از نویسندگان اگر نامه های او به دقت بررسی شود اضطراب و ناراحتی درونیش پیوسته به چشم می خورد. او از اینکه میان مریدان خود صاحب دلی که پخته و محرم اسرار باشد نمی یابد تا نتیجه مکاشفات خود را برایش بگوید، و حقیقت ابلیس و راز شقاوت و سعادت بشر و چگونگی امور آخرت و حقیقت چیزی را آن طور که دریافتی بیان نماید، پیوسته در عذاب روحی به سر می برد، چون بیان آن حقایق از طرفی برای مریدان کم ظرفیت زیان بخش بوده و امکان داشته آنها را از جاده ایمان و حقیقت دور سازد، و کتمان آن قاضی همدانی را رنج می داده است زیرا برای سالکان شناختن حقیقت را لازم و بیان آن را بر مرشد فرض می دانسته است. با این وصف، از ظاهر سخنان عین القضاة می توان نسبت جبری را فهمید که او به ابلیس داده و عدم سجده و ملعون شدنش را نه به دست خویش، بلکه به اراده خدا دانست. از نگاه پیترجی گروهی از صوفیان نه رد و انکار ابلیس را می پذیرند و نه به خاطر انتخاب او در امتناع از فرمان خدا محکومش می کنند. ابلیس به دلیل شدت عشق به خدا به الگویی از اخلاص تبدیل شده است و پاداش آن پرده داری درگاه خداوند بود. (آون، ۱۳۹۰: ۴۸۱) لذا عین القضاة، ابلیس را بسان پاسبان حضرت حق می داند و بیان می دارد:

«دانی که پاسبان حضرت کیست؟ غلام صفت قهر است که قد الف دارد که ابلیس است. در پیش آید، و باشد که راه بر ایشان بزند تا آن بیچارگان در عالم نفی «لا» بمانند، و هواپرستند و نفس پرست باشند. «أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ» همین معنی دارد.» (همدانی، ۱۳۴۱: ۷۴)

و در جایی دیگر بیان می دارد:

«دریغا چه دانی که شاه حبش کیست؟ پرده دار «أَلَا اللَّهُ» است که تو او را ابلیس می خوانی که اغوا پیشه گرفته است، که «فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ» (همان، ۷۴) از منظر او، لعنت غذای ابلیس است. (همان: ۳۷۲) ابلیس اغواء و گمراهی خویش را از سوی خدا بر می شمارد و وظیفه خود را نیز گمراهی مردم می داند.

از نظر عین القضاة، ابلیس نور سیاهی است که خلعت کفر برتن، شمشیر اغواء گری بر دست دارد و دربان حضرت حق گشته است. او با استناد به آیات قرآن کریم ابلیس را



تبرئه دانسته و اغواء را از سرشت او می داند:

«دانی که آن نور سیاه چیست؟ «وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ» خلعت او آمده است. شمشیر «فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ» کشیده است. در ظلمات «فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ» خود را بی اختیار کرده است. پاسبان عزت آمده و دربان حضرت «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» شده است.» (همان: ۱۱۹)

از نظر متصوفه، تجلی ابلیس در «نور سیاه»، هفتمین نور در طی سلوک و علامت هیمان است (مستعلی پارسا، ۱۴۰۰: ۱۷۲) و قاضی همدانی از آن به «زلف سیاه معشوق» (همدانی، ۱۳۷۳: ۱۱۸) و «نهنگ سفید» بر سالک تعبیر می کند (همدانی، ۱۳۸۷: ۲/ ۲۵۵) عین القضات در جایی ابلیس را تجلی صفت «مضلل» پروردگار می داند:

«وَرَبِّ اللَّيْلِ، پس ابلیس هم از فعل اوست، ای وَرَبِّ ابْلِيس.» (همدانی، ۱۳۸۷: ۲۳۲). به دیگر سخن، از نظر عین القضات، خدایی که جبار و رحمن و رحیم است «از صفت جباریت ابلیس را در وجود آورد و از صفت رحمانیت محمد را» (همان: ۲۲۷)

او ابلیس را از سویی عاصی و از سویی عاشق خدا دانسته و از مقایسه ابلیس با پیغمبر اسلام بعنوان دو نمونه عاشق که جلوه گاه صفات خدائی هستند به تفصیل سخن می گوید. همدانی، با مقایسه میان نور پیامبر اسلام و ابلیس پیامبر را عامل هدایت و سعادت و ابلیس را مایه ضلالت و گمراهی و کفر معرفی می نماید:

«ای عزیز آب، سبب حیوة و قوت ماهی آمد؛ اما سبب موت دیگران آمد. اینجا ترا معلوم شود که «وَوَسَّمْتُ كَلِمَةَ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا» چه باشد. اینجا بدانی که آفتاب نور الله چرا گوهر مصطفی را سبب منوری و نور آمد؛ و گوهر ابلیس را سبب ضلالت و مظلمی و ظلمت آمد که تا از نور محمد، ایمان خیزد و از نور ابلیس، کفر و خذلان خیزد» (همدانی، ۱۳۴۱: ۱۸۶) از این رو رابطه پیامبر و ابلیس مانند دو امر وجودی متضاد است که تعرف الاشیاء باضدادها:

«محمد، بی ابلیس نشایستی؛ طاعت بی عصیان و کفر بی ایمان، صورت نبستی؛ و همچنین جمله اضداد. «و بَضْدَهَا تَتَبَيَّنُ الْأَشْيَاءُ» این بود. ایمان محمد، بی کفر ابلیس نتوانست بودن. اگر ممکن باشد که «هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ» نباشد، ممکن باشد که محمد و ایمان محمد نباشد؛ و اگر «الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ الْقَهَّارُ» صورت بندد که نباشد، صورت توان بست که ابلیس و کفر او نباشد. پس پدید آمد که سعادت محمد، بی شقاوت

ابلیس نبود.» (همان: ۱۸۷)

همدانی در رابطه با نور محمد و نور ابلیس به گونه ای یاد می کند که جوهر با عرض در ارتباط است «حاصل این سخن، آن باشد که الله، جوهر باشد؛ و نور، عرض؛ و جوهر هرگز بی عرض نبود، و نباشد. پس این سماوات و ارض، خود برمز گفته ام که دو نور او باشد که اصل آسمان و زمین؛ و حقیقت ایشان، این دو نور است: یکی نور محمد، و یکی نور ابلیس.» (همان، ص ۲۵۸) از منظر همدانی در نسبت دادن افعال و اعمال به خدای متعال و سائرین باید خدای را فاعل حقیقی دانسته و نسبت به سائرین قائل به مجاز شد. از این جهت او در صدد این است که ترک فعل ابلیس را نه به اراده خویش بلکه به اراده و خواست خدا و ابلیس را مجبور به این بداند:

«ای عزیز هر کاری که با غیر منسوب بینی بجز از خدای - تعالی - آن مجاز میدان نه حقیقت؛ فاعل حقیقی، خدا را دان. آنجا که گفت: «قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ» این، مجاز می دان؛ حقیقتش آن باشد که «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا». راه نمودن محمد، مجاز می دان؛ و گمراه کردن ابلیس، همچنین مجاز می دان «يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ» حقیقت می دان. گیرم که خلق را اضلال، ابلیس کند ابلیس را بدین صفت که آفرید؟» (همان، ۱۸۷)

از این رو به نظر می رسد که عین القضاة سرشت و جبلی ابلیس را به گونه ای می خواهد معرفی کند که از خود اراده و اختیاری نداشته و تابع حکم الهی می باشد. لذا گمراه کردن را نه فعل ابلیس بلکه خواست خدا دانسته و انتساب آن را به ابلیس از باب مجاز می داند و در جایی دیگر او ابلیس را واسطه ای در پدید آمدن بدی ها می داند:

«خدای تعالی هرچه آفرید به دو قسم آفرید. بعضی به خودی خود آفرید، بی واسطه دیگری و بعضی به واسطه آفرید... چون علم مصطفی و انبیا که به واسطه جبرئیل پیدا شد، و چون غوایت و ضلالت بوجهل و کفار که به واسطه ابلیس و جنود او بود که واستفزز من استطعت منهم» (همدانی، ۱۳۸۷: ۴). از سویی دیگر در آثار دیگر صوفیان این را می توان یافت که ابلیس در اغلب اوقات نقش یک قربانی را به عهده می گیرد که بخاطر فرمان برداری عاشقانه مورد سرزنش قرار گرفته است. (آون، ۱۳۹۰: ۴۸۶) لذا افرادی همچون عین القضاة که می خواهند ترک فعل ابلیس را توجیه نمایند در مورد اراده و یا امر خداوند نسبت به سجده ابلیس در برابر حضرت آدم علیه السلام و امتناع ابلیس از این امر قائل



به یک گفتگوی غیر قرآنی میان خداوند و ابلیس شدند. در این گفتگوی مخفیانه خداوند اراده خاص خویش را بر ابلیس آشکار می سازد. در حالیکه در همان زمان فرمان عمومی خود را بر گروه ملائکه اعلام می نماید. این گفتگوی پنهان دلیل محکمی است مبنی بر اینکه ابلیس از موقعیت ممتاز دست یابی به ژرفاهای پنهان نقشه خداوند برای کیهان برخوردار بود. (همان، ۳۷۷) در این راستا بین اراده و امر خداوند تفکیک قائل شده بیان می دارند که امر سجده هرچند به صورت علنی بیان شده اما در سر و خفاء ندای لا تسجد لغیری برای ابلیس وجود ندارد. در این نوع نگاه به ابلیس، او علی رغم لعنتی که دریافت کرده نه ذره ای تأسف نشان می دهد و نه از خدا طلب بخشایش می کند. در واقع او معتقد است که بدون خواست خدا هیچ اتفاقی نمی تواند رخ دهد. بنابراین او کیست که بخواهد اراده خدا را تغییر دهد. او با رضایت تمام فرمان خداوند را می پذیرد. از این رو جیلی بیان می دارد که:

«می گویند هنگامی که ابلیس لعنت شد از شدت شادمانی چنان به وجد آمد که تمام دنیا را از خود آکنده ساخت. از او پرسیدند چگونه با وجود این که از درگاه الهی رانده شده ای چنین می کنی؟ پاسخ داد: با این خلعت عزت که معشوق مرا و تنها مرا بخشیده است نه فرشته ای که بدو نزدیک است چنین خلعتی را در پوشیده و نه پیامبری که او ارسال کرده است.» (همان: ۴۳۸) (جیلی، ۱۴۱۸: ۱۹۹) و برخی در تبیین عدم اختیار ابلیس در سجده و این که امتناعی صورت نگرفت بلکه برعکس این عدم سجده اختیار خود خدا بوده است و ابلیس هیچ اختیاری در این امر نداشت معتقدند که خداوند به او گفت:

«حق انتخاب و گزینش از آن من است. و نه از تو. ابلیس گفت: همه گزینش ها و انتخاب من از آن توست. ای آفریدگار. برای من همه تو انتخاب کردی اگر مرا از سجده بر او باز داشتی بدان خاطر است که تو نفوذ ناپذیر و دست نیافتنی هستی. اگر در این گفته خطا کردم مرا از خود مران تو شنوایی و اگر بخواهی که او را سجده کنم من فرمان بردارم. در میان دانایان کسی را نمی شناسم که آگاه تر از من نسبت به تو باشد. (حلاج، ۱۴۰۱: ۸۴-۵۶)

با نگاه به اندیشه های کسانی که به دنبال نفی اختیار ابلیس و اثبات جبرمحوری ترک فعل او هستند می توان اذعان داشت که ابلیس در طی مهلتی که خدا به او عطا کرده فرمان بردارانه وظائف خویش را انجام می دهد و این همان چیزی است که از آغاز

خلقت برای او مقدر شده است. اما مشیت خدا تنها بر لعن و جدایی تعلق نگرفته است. لذا برخی بر این باورند که این وضعیت تا آخرالزمان ادامه خواهد داشت هنگامی که روح ابلیس دوباره به کمالات خود و از جمله قرب با حضرت پروردگار آراسته خواهد شد. جیلی می نویسد:

«ابلیس به قرب پیشین خود در نزد حضرت پروردگار باز خواهد گشت. و این رویداد پس از محو جهنم رخ خواهد داد. زیرا هر چیز مخلوق، ناگزیر به آنچه که تعلق دارد باز می گردد. این اصل بنیادینی است که قطعیت دارد، لذا بفهم.» (آون، ۱۳۹۰: ۴۳۹) (جیلی، ۱۴۱۸: ۱۹۹)

۵. بررسی دیدگاه همدانی

یکی از اساسی ترین جهت بحث عین القضاة در جهت دفاع از ابلیس نسبت دادن ترک فعل او در عدم سجده نسبت به آدم علیه السلام مجبور بودن و عدم اختیار ابلیس می باشد. حال آن که بر اساس قرآن کریم و نوع تکلم خدای متعال با ابلیس و مکلف بودن ابلیس خود شاهدهی بر عدم جبر و بلکه مختار بودن او می باشد. با مراجعه به قرآن کریم می توان خلاف آن چه را همدانی ادعا می کند اثبات نمود. از نسبت دادن افعال «ابی» و «استکبر» به ابلیس و اعتراف به سجده نکردن «لم اکن لاسجد...» و سرزنش وی به جهت تمرد از فرمان الهی، استفاده می شود که ابلیس مختار است. (طباطبایی، ۱۳۷۴/۷/۴۴۳). لذا می توان اذعان نمود ابلیس با این اختیاری که داشت ابا و ورزید و استکبار نمود لذا مورد لعن واقع شد از رحمت حق دور گشت از این جهت به دنبال گمراه نمودن انسانها بر آمد

بر اساس ظواهر قرآن کریم ابلیس بعد از رانده شدن از ساحت الهی و رجیم واقع شدن از خدای متعال طلب مهلت می نماید. اما این مهلت خواستن نه به جهت جبران خطایی است که مرتکب شد بلکه پس از پذیرش بخشی از درخواست شیطان و مهلت دادن خدا به او تا زمانی معین، ابلیس هدف خود از مهلت خواهی را بیان داشته و نیت باطنی اش را چنین آشکار می سازد:

«قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ» (حجر: ۳۹).

چون مرا گمراه کردی، من دنیا را برای انسان ها زینت می دهم و همه بندگان را گمراه می کنم.



چنانکه به عزت خدا قسم یاد می کند که همه بندگان را گمراه سازد:

«فَبِعِزَّتِكَ لَأَعُوذَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ» (ص: ۸۲)

فخر رازی بر پایه تفکر جبری خویش، اغواگر بودن شیطان را کار خدا می داند و آن را ستوده و مقدّس می شمارد و در پاسخ این اشکال که جمله «رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي» سخن شیطان است، نه خدا، می نویسد که این گفته شیطان را خدا پذیرفته، چون آن را در ادامه گفت وگورّد نکرده است. (فخر رازی، ۱۴۲۰: ۱۹/۱۴۲-۱۴۳) اما به نظر می رسد این سخن نادرست است، زیرا اگر اغواگر بودن شیطان، کار خدا می بود و خدای متعال گفتار شیطان را پذیرفته بود، او را از درگاه خویش نمی راند و با تندی و طعن و لعن ردّ نمی کرد. در این مهم خدای متعال در قرآن کریم می فرماید:

«فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ * وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ» (حجر: ۳۴، ۳۵) خدای متعال وی را زیر سؤال می برد که چرا سجده نکردی: «مَا مَنَعَكَ إِلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ» (اعراف: ۱۲) پس این سخن که خدا گفته شیطان را پذیرفته، چون آن را ردّ نکرده است، سخن درستی نمی باشد.. (جوادی آملی، ۱۴۰۰: ۴۵/ ۵۶)

۶-۱. ابلیس مظهر اضلال کیفری.

بر اساس آنچه که در تبیین سخن عین القضاة برمی آید او تأویل نادرستی از اضلال ابلیس داشته، ابلیس را مظهر اسم مضل الهی معرفی نموده، و سعی در توجیه ترک فعل او داشته و او را مجبور می داند لیکن باید دانست که ابلیس مظهر اضلال کیفری است؛ چنان که هر موجود طبیعی اعم از جماد و نبات و حیوان و انسانِ طالح و سفاک و مُفسد نیز مظهر و آیت نامی از نام های الهی است، ولی هیچ یک از آنها خلیفه مصطلح خداوند نیست و اوصاف و افعال آنها نیز صبغه خلافت افعال الهی را ندارد. (جوادی آملی، ۱۳۹۵: ۳/ ۵۴) همدانی در جهت توجیه نمودن جبر در اضلال ابلیس به نوعی می خواهد به عامل اغواگری اشاره نماید و آن را فعل خدا قلمداد کند لذا اصل طرح سؤال آن است که اگر عصیان انسان بر اثر وسوسه ابلیس است، معصیت ابلیس بر اثر وسوسه کدام عامل بیرونی است؟ لیکن پاسخ سؤال یاد شده می تواند این باشد که، قیاس جتنّ به انسان نارواست؛ یعنی اگر عصیان انسان مسبوق به وسوسه بیرونی از سوی ابلیس است، لازم نیست معصیت ابلیس که از جتنّ است و بالاخره نوع دیگری غیر از انسان است، مسبوق به عامل بیرونی باشد. از منظر استاد جوادی عامل درونی در حدّ اقتضای غالب بودن، مستلزم جبر نیست؛ یعنی ابلیس می تواند بدون تهییج خارجی،

تن به تباهی دهد و خوی تمرد درونی او برای عصیان کافی است، نه حتمی. بنابراین، نه نیازی به عامل بیرون است و نه مستلزم جبر. (همان، ۳ / ۲۸۲) لذا اگر این موجود، از درون و از قبل، خبیث باشد دیگر جایی برای آن سؤال وجود ندارد. از این منظر هیچ منافاتی ندارد که موجودی مانند ابلیس از لحاظ تکوینی آیت الهی باشد لیکن به خاطر خوی استکباری که برخاسته از سوء اختیار خویش است مورد لعن قرار گرفته از رحمت حق دور می گردد.

۲-۶. کیفیت اسناد ازال به شیطان

اسناد اخراج آدم و حوا (علیهما السلام) به ابلیس گاهی به اصطلاح حکمت و کلام توجیه می شود و زمانی به زبان عرفان تبیین می شود. در مصطلح حکمت که نظام هستی بر محور علّیت و معلولیت می گردد، اسناد افعال یاد شده به ابلیس از سنخ اسناد فعل به فاعل قریب است و اسناد آنها به خدای متعال از سنخ اسناد فعل به فاعل بعید می باشد. در مصطلح عرفان که نظام هستی بر مدار تشان و تجلی و ظاهر و مظهر تبیین می شود اسناد افعال مزبور به ابلیس از سنخ اسناد فعل ظاهر به مظهر است؛ زیرا براساس توحید افعالی غیر از خدای متعال، علت حقیقی دیگری وجود ندارد و غیر او هر چه و هر که باشد مظهر وی محسوب می شود و جریان جبر و اختیار در نظام توحید افعالی، دقیقتر و رقیق تر قابل حلّ است. از این جا معلوم می شود که اولاً، باید معیار حقیقت عقلی و مجاز عقلی روشن شود و ثانیاً، روشن نمود که اسناد ازال و اخراج که کار خداست به ابلیس حقیقت است یا مجاز؛ گرچه برخی سریعاً و صریحاً سخن به مجاز بودن اسناد مزبور رانده اند. (همان، ۳ / ۴۶۰)

۳-۶. جبر علی

سخن از جبر و ضرورت گاهی در مدار علّیت و معلولیت است که سخنی درست می باشد؛ به این معنا که هرگاه علت تامه چیزی تحقق یافت، ناگزیر معلول نیز حاصل می شود و محال است که با وجود علت تامه، معلول موجود نباشد. در فلسفه از این معنا، با قاعده «الشیء ما لم یجب لم یوجد» یاد می شود؛ یعنی شیء تا به مرحله وجوب نرسد و ضرورت نیابد، ایجاد نخواهد شد. این جبر علی کاملاً حق و عدل است، و در برابر دو قول نادرست قرار دارد: یکی قول به «تصادف» که شیء خود به خود و تصادفاً ایجاد شود و دیگری قول به «اولویت»، بدین معنا که اگر وجود چیزی نسبت به عدم آن اولویت یافت، آن چیز موجود می شود؛ حتی اگر به



سرحد ضرورت نرسد و علت تامه اش حاصل نگردد. (جوادی آملی ۱۳۹۴: ۱۸۶) آن جبری که حق است و هیچ گریزی از آن نیست، جبر علی است یعنی شیء تا به مرز ضرورت و وجوب نرسد و علت تامه اش پدید نیاید، موجود نمی شود و هرگاه علت تامه چیزی تحقق یافت، ناگزیر معلول نیز حاصل می شود و محال است که با وجود علت تامه، معلول موجود نباشد.

۶-۴. نقطه مقابل جبر

نقطه مقابل جبر دو امر است: یکی اختیار و دیگری اکراه. لذا می توان اذعان داشت که انسان، نسبت به امور دو حالت دارد یا مورد کار است یا مصدر کار. از منظر استاد جوادی آملی پیش از ورود به نقد این نظریه، باید در تفاوت میان دو معنای جبر و اکراه دقت کرد، گاهی دست کسی را می گیرند و از خانه بیرون می کنند که در این صورت، چنین شخصی مورد فعل است؛ نه مصدر آن، زیرا او بیرون نرفته، بلکه بیرون شده است؛ اما گاهی او را تهدید می کنند و از ماندن در خانه بر حذر می دارند و او با پای خود، خانه را ترک می کند که در این صورت، درباره او «اکراه» صادق است؛ نه «اجبار» و این شخص به واقع، مصدر کار (بیرون رفتن) است؛ نه مورد آن. (جوادی آملی ۱۳۹۴: ۱۸۸) پس انسان بر سر دو راهی قرار دارد و گام نهادن در هر یک از این دو، در توان خود اوست، پس از یک طرف قول به جبر باطل می شود و از سوی دیگر، قول به تقویض، زیرا در مدار امکان، نسبت به فعل و ترک ثابت است. لذا اگر کسی بخواهد مسئله جبر را به سرپای نظام طبیعی راه داده، و انسان را مانند سایر موجودات طبیعی مجبور بداند، راه باطلی رفته است، زیرا حق اینست که حوادث هر چه باشد، اگر با علت تامه اش لحاظ شود، البته واجب الوجود است، و فرض عدم در آن راه ندارد، ولی اگر همان حوادث، با بعضی از اجزاء علتش، مثلا با ماده اش، به تنهایی، سنجیده شود البته ممکن الوجود خواهد بود، و همین دو لحاظ نیز در اعمال انسانها ملاک هستند، و انسان بخاطر لحاظ دوم، هر عملی را انجام می دهد اساس عملش امید، و تربیت و تعلیم و امثال آن است و اگر فعل او از واجبات و ضروریات بود، دیگر معنا نداشت بامید چیزی عملی انجام دهد، و یا کودکی را تعلیم و تربیت داده، درختی را پرورش دهد، و این خود از واضحات است. (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱/۱۶۹)

با توجه به این مهم باید اذعان داشت که علم الهی نیز در نشئه «ألسنت» به عصیان و اطاعت و سعادت و شقاوت افراد نیز مصحح جبر نیست، زیرا خدا از ازل می داند

که فلان شخص به اختیار خود چه می کند و نیز آنچه تحقق می یابد، برابر علم اوست و تخلّفی نسبت به علمش صورت نمی گیرد؛ لیکن این را نیز از ازل می داند که فلان شخص در آینده با اراده و اختیار خویش سرپیچی یا فرمانبرداری می کند؛ با اینکه می تواند عصیان کند، اطاعت می کند یا به عکس، چنان که خدا از ازل می داند که فلان موجود طبیعی «لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر یمن» اما این را می داند که آن موجود از روی علل و عوامل طبیعی چنین می شود. (جوادی آملی، ۱۳۹۱/۲۵: ۸۲)

۵-۶. مشکل ابلیس

باید دانست که مشکل ابلیس فقط ترک یک سجده نبود. مشکل ابلیس استکبار و خودبزرگ بینی او بود که شدت آن را به خوبی می توان از کلام او فهمید: *لَمْ أَكُنْ لَأَسْجُدْ*؛ (حجر: ۳۳) «من آن نیستم که سجده کنم». (مصباح یزدی، ۱۳۹۱/۱: ۳۹۲)

باید اذعان نمود این روحیه کافرِ او بود که سبب خروج او از درگاه خداوند و لعن ابدی اش شد، نه ترک یک سجده. درحقیقت، ابلیس به خاطر ترک ایمان ملعون ابدی شد. (همان: ۳۹۲) او بعد از تمرد و نافرمانی در برابر ساحت الهی در حقیقت درون مایه خود را به نمایش گذاشت. از منظر استاد جوادی آملی کلمه (استکبر) و آمدن آن پس از (أبی) دلالت دارد که امتناع ابلیس از روی استکبار بود، نه از روی اشفاق و ترسی که در مسأله امتناع آسمان ها، زمین و کوه ها از پذیرش بار امانت مطرح است. (جوادی آملی، ۱۳۸۰/۳: ۲۸۱)

لذا باید پذیرفت که قوام توحید اسلامی به پذیرفتن «ربوبیت تشریحی» است (مصباح یزدی، ۱۳۹۴: ۱۰۸) ابلیس چون منکر ربوبیت تشریحی خداوند شد پس از آن همه عبادت، مهر «کفر» بر پیشانی اش خورد و خداوند او را از درگاه خود راند و برای ابد ملعون گردید. لذا می توان با استناد به سخن حضرت امیر علیه السلام اذعان نمود که هیچ کس در عالم به اندازه شیطان عبادت نکرد:

وَكَانَ قَدْ عَبَدَ اللَّهَ سِتَّةَ آلَافِ سَنَةٍ لَا يُدْرِي أَمِنْ سِنِي الدُّنْيَا أَمْ مِنْ سِنِي الآخِرَةِ... (نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲)

ابلیس شش هزار سال خدا را عبادت کرده بود. پروردگار متعال همین عبادت را وسیله امتحان ابلیس قرار داد، که اگر تو واقعاً مرا عبادت می کنی هر کاری می گویم باید انجام دهی. فرمود: برای آدم سجده کن. ابلیس گفت: من تو را عبادت می کنم ولی سجده برای مخلوق نمی کنم. فرمود: اگر می خواهی مرا اطاعت کنی هر کاری که می گویم انجام بده؛



إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَطَاعَ مِنْ حَيْثُ أُرِيدُ؛ (مجلسی، بی تا: ۲/۲۶۲). اگر حرف من را می‌خواهی گوش کنی ببین من چه می‌گویم آن را انجام بده. گفت: نه، این کار را نمی‌کنم. همین امر باعث شد که ملعون ازل و ابد بشود. (مصباح یزدی، ۱۳۸۶: ۱۰۲)

حال این پرسش مطرح است که آیا اطاعت و عبادت آنان اختیاری است؟ و اگر اختیاری در کار نباشد، آیا می‌توان آن را ارزشمند دانست؟

در پاسخ باید گفت: اختیار دو نوع است:

- ۱- اختیار به معنای گزینش یکی از دو راه یا بیشتر، پس از قرار گرفتن بر سر دو یا چند راهی؛
- ۲- به معنای انجام دادن کاری به خواست خود، بدون اینکه از طرف عامل دیگری تحت فشار و اجبار قرار گیرد.

مسئلاً خدای تعالی در انجام دادن همه امور، مختار است و هیچ‌گاه تحت تأثیر عامل دیگری قرار نمی‌گیرد؛ در نتیجه «اختیار» حضرت حق تعالی به معنای دوم است. در فرشتگان نیز، به همین معنا است یعنی بدون اینکه بر سر دو یا چند راه قرار گیرند برنامه‌ای خاص را برگزینند، با میل و رغبت خود و با کمال لذت، به عبادت پروردگار متعال می‌پردازند و هیچ‌گونه جبری هم وجود ندارد.

هر فرشته از آغاز خلقتش طبق فرمان الهی به کار خاصی پرداخته و دارای جایگاه معینی است:

وَمَا مِمَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ؛ (صافات: ۳۷) هیچ کس از ما نیست مگر آنکه برای او مقام (و مرتبه‌ای) معین است.

حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) با اشاره به آفرینش آسمان و زمین و موجودات، درباره فرشتگان می‌فرماید:

... مِنْهُمْ سُجُودٌ لَا يَرْكَعُونَ، وَرُكُوعٌ لَا يَنْتَضِبُونَ، وَصَافُونَ لَا يَتَزَايِلُونَ، وَمُسَبِّحُونَ لَا يَسْأَمُونَ...؛ (نهج البلاغه، خطبه اول).

«بعضی از آنها پیوسته در حال سجود هستند و رکوع نمی‌کنند و برخی به رکوع پرداخته و به پا نمی‌ایستند. دسته‌ای به صف ایستاده از جای خود بیرون نمی‌روند، و عده‌ای نیز به تسبیح خداوند مشغولند و خسته نمی‌شوند» (مصباح یزدی، ۱۳۹۷: ۵۰)

ابلیس هنگامی که جدی بودن فرمان الهی را دید، با خدا اعلام جنگ کرد و برای گمراه ساختن فرزندان پدری که مأمور به سجده بر او شده بود، سوگند خورد. (قَالَ فَبِعِزَّتِكَ

لَا غُورِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخَلَّصِينَ»، (ص: ۳۸)

حضرت امیر علیه السلام در مورد طرد ابلیس می فرماید:

أَلَا تَرَوْنَ كَيْفَ صَغَّرَهُ اللَّهُ بِتَكْبَرِهِ وَوَضَعَهُ بِتَرْفُوعِهِ فَجَعَلَهُ فِي الدُّنْيَا مَدْحُورًا وَأَعَدَّ لَهُ فِي الْآخِرَةِ سَعِيرًا؛ (خطبه قاصعه) آیا نمی بینید خداوند چگونه وی را به خاطر خود بزرگ بینی کوچک نمود و به سبب بلندپروازی به زمین زد؟ پس در دنیا او را مطرود و رانده شده قرار داد و در سرای آخرت برایش آتشی سوزان فراهم فرمود؟

۶-۶. عدم گریز از جهنم

یکی دیگر از نکات قابل دقت در سخنان عین القضاة و افرادی مانند او خروج ابلیس از جهنم و بازگشت او به بهشت است در حالیکه این سخن هرگز با مبنای قرآن در مورد ابلیس و یاران او سازگاری ندارد. از منظر قرآن کریم هرکس شیطان را ولی خویش قرار داده در خسران آشکاری قرار گرفته و جایگاهش جهنمی است که از آن خلاصی ندارد.

أُولَئِكَ مَا وَأَهُمْ جَهَنَّمُ وَلَا يَجِدُونَ عَنْهَا مَحِيصًا (نساء: ۱۲۱)

«ایشان را منزلگاه جهنم است و از آن مفرّ و گریزگاهی نخواهند یافت.»

آنچه از نص قرآن کریم فهمیده می شود شیطان و اتباع او را گریزی از جهنم ندارند. لذا این که گفته شود آنها از جهنم رها گشته و به بهشت می رسند سخن نادرستی باشد.

۶-۷. فطری نبودن جبر ابلیس در راستای امر الهی

از جمله نکات دیگری که از سخن عین القضاة در جهت جبری مسلک بودن در مورد فعل ابلیس فهمیده می شود این است که بگوییم ابلیس فاقد اختیار بوده و بر اساس فطرت و سرشت خویش نتوانست سجده نماید و این امر حکایت از جبر او دارد. در حالیکه باید دانست تمام موجودات و حتی ابلیس را می توان فطرتاً خدا جو دانست. لیکن در گذر زمان با توجه به خوی استکباری که در نهانش شکل گرفت در برابر خدای متعال حالت تمرد پیدا نموده از انجام امر الهی استنکاف ورزید. از این جهت می توان گفت لازم است هر موجود مختار مکلفی بر فطرت توحید و ایمان، آفریده شود، نه بر فطرت شرک و کفر. (جوادی آملی، ۱۳۹۵: ۳/ ۲۸۵) لذا به نظر می رسد نمی توان گفت فطرت ابلیس بر کفر بود. در این راستا از برخی بیانات استاد جوادی آملی این گونه فهمیده می شود که ایشان از سویی قائل به کفر مستور در



ابلیس بوده و از سوی فطرت خداجویی او را نیز بیان می‌دارند. (همان/۳: ۲۸۴) این سخن هر چند از سوی می‌تواند درست باشد لیکن باید توجه داشت که نمی‌توان از سویی قائل به کافر بودن ابلیس با توجه به «کان من الکافرین» بود و از سویی هم او را فطرتاً خدا جو معرفی نمود. لذا از منظر نویسندگان اگر بخواهیم فطرت خداجویی ابلیس را بپذیریم باید کان من الکافرین را به معنای صار معنا نموده تا اختیار او از خروج ایمان به ورطه کفر معنا پیدا کند.

مرحوم علامه طباطبایی در بحث امر به سجده که آیا تشریحی بوده و یا تکوینی ضمن بیان اطاعت ملائکه و عصیان و نافرمانی ابلیس در راستای اراده و اختیار معتقدند:

«چیزی که هست مادامی که آدم خلق نشده بود و خداوند ملائکه و ابلیس را امر به سجود بر وی نکرده بود ابلیس و ملائکه هر دو در یک رتبه بوده بدون امتیاز از هم هر دو در مقام قرب بودند، و پس از آنکه آدم آفریده شد این دو فریق از هم جدا شده، یکی راه سعادت و دیگری راه شقاوت را پیش گرفت.» (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۲۸/۸)

با توجه به این نکته باید اذعان نمود که خداوند مخلوقات خود را با اموری که آگاهی ندارند آزمایش می‌کند، تا بد و خوب تمیز داده شود، و تکبر و خودپسندی را از آنها بزاید، و خود بزرگ بینی را از آنان دور کند. پس، از آنچه خداوند نسبت به ابلیس انجام داد باید عبرت گرفت، زیرا اعمال فراوان و کوشش‌های مداوم او را با تکبر از بین رفت. از سویی این نکته نیز قابل تأمل است فضایی که در آن امر صورت می‌گیرد به تعبیر مفسران قبل از عالم تکلیف بوده و تشریحی بودن در آن عالم تصور نمی‌شود. با توجه به این نکته، محذور مولوی و تشریحی بودن امر نسبت به فرشتگان که اهل تکلیف نیستند به وجود می‌آید. به تعبیر استاد جوادی آملی محذور امر مولوی و تشریحی این است که فرشتگان اهل تکلیف نیستند و برای آنها وحی، رسالت، امر و نهی مولوی، وعده و وعید و بهشت و جهنم و بالاخره اطاعت در مقابل عصیان تصور نمی‌شود؛ زیرا اگر موجودی معصوم محض بود و گناه در او راه نداشت، اطاعتش ضروری است و اگر اطاعت ضروری بود، کفر و استکبار و معصیت از او ممتنع است. (جوادی آملی، ۱۳۹۵: ۲۸۸/۳) هر چند ممکن است گفته شود اولاً این‌گونه عناوین نسبت به جن قابل تصور است؛ یعنی آنان نیز، همانند انسان از قوانین تشریحی و اعتباری و انزال کتب و ارسال رسل برخوردارند. ثانیاً، ابلیس از جن است. ثالثاً، ابلیس به نحو تشریح، مأمور

به سجده شد. از این رو عناوینی چون عصیان، مخالفت و استکبار درباره او اطلاق شده است. (همان) اما آنچه که در اینجا باز قابل تأمل است این می باشد که چگونه می توان این امر را نسبت به ابلیس تصور نمود با این که هنوز فضای وحی و تشریح و رسالت انبیاء بوجود نیامده است؟ و اگر هم این امر به صورت تکوینی بررسی شود نه تنها جای عصیان و تمرد نمی باشد حتی جای اکراه هم نخواهد بود. زیرا همان طور که استاد جوادی نیز اشاره می نمایند از آیاتی نظیر «قالتا أتینا طائعين» (فصلت، آیه ۱۱) نیز استفاده می شود که امر تکوینی خدا، نه تنها عصیان بردار نیست، بلکه کراهت بردار نیز نیست. (جوادی آملی، ۱۳۷۹: ۶/۱۸۲). در همین راستا برخی برآنند تا با تفکیک میان امر تشریحی و تکوینی در صدد توجیه کلام عین القضاة و تابعان او برآیند. اینها بیان می دارند که امر خداوند به ابلیس برای سجده بر آدم تشریحی بوده و لذا قابل تخلف است ولی اراده و مشیت او مبنی بر این که نمی خواست ابلیس آدم را سجده کند یک مسئله تکوینی است. موجودات امر و اراده الهی را با گوش جان شنیده و لبیک گفتند. لذا افرادی مانند عین القضاة اراده الهی در مورد رانده شدن ابلیس را ناظر به امر تکوینی می دانند. (مستعلی، ۱۳۸۹: ۱۹۹)

نتیجه

۱- از کلام برخی متصوفه و به خصوص عین القضاة همدانی می توان این گونه فهمید که او در صدد توجیه ترک فعل ابلیس بوده و عدم سجده را نه براساس اختیار بلکه براساس جبر و حتی جبلی و سرشت او معنا می کند. از این منظر ابلیس موجودی موحد و غرق در توحید معرفی می شود ابلیس نخستین پایه گذار مکتب جبر معرفی می گردد... او که در جریان عدم سجده بر آدم علیه السلام از بهشت رانده شده بود نمی خواست برای جبران گذشته زنده بماند و عمر طولانی کند، بلکه هدف خود را از این عمر طولانی چنین بیان کرد: " اکنون که مرا گمراه ساختی! بر سر راه مستقیم تو کمین می کنم و آنها را از راه بدر می برم" (قالَ فِيمَا أَعْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ) تا همانطور که من گمراه شدم، آنها نیز به گمراهی بیفتند. از آیه فوق بر می آید که شیطان برای تبرئه خویش، جبر را به خداوند نسبت داد، گفت: چون تو مرا گمراه ساختی، من نیز در گمراهی نسل آدم کوشش خواهیم کرد.

۲- در نقد سخن همدانی می توان گفت او در جهت توجیه نمودن جبر در اضلال ابلیس به نوعی می خواهد به عامل اغواگری اشاره نماید و آن را فعل خدا قلمداد کند



حال آنکه باید دانست که ابلیس مظهر اضلال کیفری است و نه ابتدایی و یا جبلی. در این راستا هیچ منافاتی ندارد که موجودی مانند ابلیس از لحاظ تکوینی آیت الهی باشد لیکن به خاطر خوی استکباری که برخاسته از سوء اختیار خویش است مورد لعن قرار گرفته از رحمت حق دور می گردد.. مشکل ابلیس فقط ترک یک سجده نبود. مشکل ابلیس استکبار و خودبزرگ بینی او بود که شدت آن را به خوبی می توان از کلام او فهمید که می گفت لم أَكُنْ لِأَسْجُدْ. از نکات قابل دقت در سخنان عین القضاة و افرادی مانند او خروج ابلیس از جهنم و بازگشت او به بهشت است در حالیکه این سخن هرگز با مبنای قرآن در مورد ابلیس و یاران او سازگاری ندارد. سخن آخر این که سرشتی نبودن جبر ابلیس را می توان با نگاه به امر الهی دانست که منافاتی با اختیار او ندارد.

منابع

- * قرآن کریم. ترجمه آیت الله مکارم شیرازی
* نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی
- ۱- ابن فارس، احمد بن فارس (۱۴۲۰) معجم مقاییس اللغة. المحقق: عبد السلام محمد هارون. الناشر: دار الفکر
- ۲- الجیلی. عبد الکریم (۱۴۱۸) الإنسان الكامل في معرفة الأواخر والأوائل. مصحح: ابو عبد الرحمن صلاح بن محمد بن عویضة. بیروت. ناشر: دار الکتب العلمیة.
- ۳- اون، پیتر جی. (۱۳۹۰) شیطان در تصوف. مترجم مرضیه سلیمانی. تهران: نشر علی. چاپ اول.
- ۴- جفری، آرتور (۱۳۸۶). واژه های دخیل در قرآن مجید. ترجمه فریدون بدره ای. تهران. انتشارات طوس. چ دوم.
- ۵- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۷۹) تفسیر موضوعی ج ۶. قم: انتشارات اسراء.
- ۶- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۹۴) انسان از آغاز تا انجام. قم: ناشر اسراء. چ ششم.
- ۷- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۹۵) تسنیم: تفسیر قرآن کریم. تحقیق. احمد قدسی، قم: ناشر اسراء. چ هشتم
- ۸- حلاج حسین بن منصور (۱۴۰۰) مجموعه آثار. مترجم: قاسم میرآخوری. تهران: انتشارات بارتاب. چ اول.
- ۹- راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲) مفردات ألفاظ القرآن، جلد ۱، دار الشامیة - لبنان - بیروت: چاپ: ۱.
- ۱۰- طباطبایی، محمد حسین، (۱۳۷۴) تفسیر المیزان. مترجم. سید محمد باقر موسوی همدانی، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی. چاپ پنجم
- ۱۱- فخر رازی، محمد بن عمر (۱۴۲۰) التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب). اعداد: مکتب تحقیق دار احیاء التراث العربی. بیروت: دار احیاء التراث العربی چاپ سوم
- ۱۲- فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۰۹). کتاب العین. گرد آورنده محسن آل عصفور. ناشر موسسه دار الهجره.
- ۱۳- مجلسی، محمدباقر (بی تا) بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار (ع). بیروت: ناشر: دار احیاء التراث العربی
- ۱۴- محمد زاده نادر، حسینی سید زهرا (۱۳۹۱). گوناگونی آراء در باره ابلیس در میان مفسران و عرفان اسلامی. فصلنامه تخصصی عرفان اسلامی. شماره ۳۴. زمستان ۱۳۹۱ صص ۶۵-۸۸
- ۱۵- مستعلی پارسا، غلامرضا (۱۴۰۰) نظر عین القضاة همدانی در مورد ابلیس. تهران: انتشارات علم. چ دوم
- ۱۶- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۷) زینهار از تکبر!، تنظیم محسن سبزواری. قم: انتشارات موسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی. چ چهارم
- ۱۷- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۱). رساترین دادخواهی و روشننگری (شرح خطبه فدکیه) جلد اول قم: انتشارات موسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی. چ اول
- ۱۸- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۶) سفر به سرزمین هزار آیین. تدوین و نگارش: اصغر عرفان. قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره). چ اول
- ۱۹- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۴) در پرتو ولایت، قم: انتشارات موسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی. چ ششم
- ۲۰- مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۸۷) تفسیر نمونه. قم: انتشارات امام علی بن ابی طالب (ع)
- ۲۱- همدانی، عین القضاة (۱۳۸۷)، نامه ها. ج ۲. به اهتمام علی نقی منزوی و عقیف عسیران. تهران: انتشارات اساطیر
- ۲۲- همدانی، عین القضاة (۱۳۷۳) تمهیدات، تصحیح عقیف عسیران، تهران: کتابخانه منوچهری چاپ چهارم.
- ۲۳- همدانی. عین القضاة (۱۳۴۱) تمهیدات. مصحح: عقیف عسیران. تهران: دانشگاه تهران.



Sources

- * Holy Quran. Translation by Ayatollah Makarem Shirazi
- * Nahj al-Balagha, translated by Mohammad Dashti
- 1- Nahj al-Balagha, translated by Mohammad Dashti Ibn Faris, Ahmad Ibn Faris. (1420) Dictionary of linguistic comparisons. Al-Muhaqq: Abdul Salam Mohammad Haroun. Publisher: Dar Al-Fakr
- 2- Jelly. Abd al-Kareem (1418) Al-Hussan al-Kamil in the knowledge of the last and the first. Edited by: Abu Abd al-Rahman Salah bin Muhammad bin Awaida. Beirut. Publisher: Dar al-Kutub Al-Elamiya.
- 3- Avon, Peter J. (1390) Devil in Sufism. Translated by Marzieh Soleimani. Tehran Ali publishing house. First edition.
- 4- Jeffery, Arthur. (1386). Words involved in the Holy Qur'an. Translation of Ferey-doun Badrei. Tehran. Publications of Tos. Ch II.
- 5- Javadi Amoli, Abdullah. (1379) Thematic Commentary, Volume 6. Qom. Isra Publications.
- 6- Javadi Amoli, Abdullah. (1394) Man from beginning to end. Qom. Nasher Esra. Ch. Sixth.
- 7- Javadi Amoli, Abdullah (1395) Tasnim: Tafsir of the Holy Quran. The third volume. Research. Ahmad Qudsi, Qom. Esra'a Publisher, Ch. 8th
- 8- Hallaj Hussein bin Mansour (1401). Collection of works. Translator: Qasim Miraakhuri. Tehran, Bartab Publications, Ch 1.
- 9- Ragheb Esfahani, Hossein bin Muhammad, (1412) Vocabulary of Al-Qur'an, 1 volume, Dar al-Shamia - Lebanon - Beirut, print: 1.
- 10- Tabatabaei, Mohammad Hossein, (1374) Tafsir al-Mizan. Volume 8. Volume 1. Translator: Seyyed Mohammad Baqer Mousavi Hamedani, Publisher: Qom Seminary Seminary Society, Islamic Publications Office. Fifth Edition
- 11- Fakhr Razi, Muhammad bin Omar. (1420) al-Tafsir al-Kabir Numbers: Research Institute of Revival of Arab Heritage. Beirut Publisher: Revival of Arab Heritage, Edition: Third
- 12- Farahidi, Khalil bin Ahmad. (1409). Book of Al-Ain. Collected by Mohsen Al-Asfour. Publisher of Dar Al-Hijrah Institute.
- 13- Majlesi. Muhammad Baqir (Bita) Bihar Al-Anwar al-Jamaa Lederer Akhbar Al-Imam Al-Athar (A.S.). Publisher: Dar Ihya al-Trath al-Arabi, Beirut
- 14- Mohammad Zadeh Nader, Hosseini Seyyed Zahra (2013). Diversity of opinions about Iblis among Islamic commentators and mystics. Specialized Quarterly Journal of Islamic Mysticism. Shakare 34. Winter 2013, pp. 65-88
- 15- Mostali Parsa, Gholamreza (1400) Ain al-Qadat Hamdani's opinion about Iblis, Tehran, Alam Publications, Ch II
- 16- Mesbah Yazdi, Mohammad Taghi, (1397) Zinhar of Arrogance! Edited by Mohsen Sabzevari. Qom. Publications of Imam Khomeini Research Institute. Fourth edition
- 17- Misbah Yazdi, Mohammad Taqi, (1391). The most authoritative and enlightened book (Explanation of Fadakiyeh's sermon), Volume 1, Qom. Publications of Imam Kho-

meini Research Institute. First edition.

18- Misbah Yazdi, Mohammad Taghi, (1386) A trip to the land of a thousand rituals. Edited and written by: Asghar Irfan. - Qom: Publications of Imam Khomeini Educational and Research Institute

19- Misbah Yazdi, Mohammad Taqi, (1394) in the light of Velayat, Qom. Publications of Imam Khomeini Research Institute. 6th grade

20- Makarem Shirazi. Nasser (1387) sample interpretation. Publications of Imam Ali bin Abi Talib (a.s.). Qom.

21- Hamdani, Ain al-Qadat. (1387), letters. C2. By the efforts of Ali Naghi Manzavi and Afif Asiran. Asatir Publications, Tehran

22- Hamdani, Ain al-Qadat (1373) Preparations, edited by Afif Asiran, Tehran, Manochehri Library, 4th edition.

23- Hamadani Ain al-Qadat (1341) Provisions. Proofreader: Afif Asiran. Tehran. Publisher: University of Tehran

